

دیگری که دانشمندان اسلام مانند ابن سینا، بیرونی، ابن ابی اصیبعه، ابن عبدربه و جاحظ در آثار خود قانون، آثار الباقیه، طبقات الاطباء، عقد الفرید و کتاب البیان از آثار علمی و مقام ارجمندها بسیار تجلیل کرده اند گذشته از اهل طبای هندی چند تن دیگر از پزشکان عیسائی مانند^{۱۲۳} جورجوس بن بختیشوع و جبرئیل بن بختیشوع و دیگران در دستگاه خلاف خدمت میکردند.

چنانکه اشاره کردیم نام کلدانیان در سرفصل علوم پزشکی قرار داشت ولی در سال ۲۰۰ میلادی یعنی پس از زوال طب کلدانی شاهان ایران به سرپرستی این فن همت گماشته و دانشگاه جندی شاپور را که تا اواخر ساسانیان کانون پزشکی بود، برپا کردند و بر اثر آمدن و شد پزشکان ایرانی به بغداد بروفق طب افزوده گشت.

این علم از^{۱۲۴} زهان جاماسب در خاندان برمکیان
اخترشناسی

موردی بود و یحیی ازان اطلاع کافی داشت چنانکه^{۱۲۵} جعفر در استعمال اصطراب مشهور بود. یحیی گذشتهاز اختر شناسان هندی با منجمان ایرانی مانند^{۱۲۶} نوبخت فارسی ابوسهل بن نوبخت و حسن بن سهل مناسبات دوستانه داشت^{۱۲۷} و عمرو بن فرخان طبری از ندیمان خاص او بشمار میرفت. این اخترشناسان ایرانی که از زمان منصور در بغداد مجتمع بودند زیر نظر یحیی بخدمات علمی خود مشغول بودند و نیز منجمان دیگری مانند^{۱۲۸} ماشاء الله یهودی (میثابن ابری)^{۱۲۹} و توفیل بن هادی مسیحی و الخیاط و کنکه هندی در دربار خدمت میکردند. گذشته از آنها یحیی نهالندی، رصندی و موسی خوارزمی از دانشمندان نامی آن

عصر بودند که بر اثر مشاهدات خود راجع به منطقه البروج ، کسوف و خسوف ، مدار آفتاب و سایر اوضاع کواکب کمکهای فراوان به معلومات بشر بعمل آوردند .

شبانان صحرا نورد آسیا بواسطه بیکاری شبهای
علم هیئت
 دراز را چشم بصفحه نیلگون آسمان دوخته وقت خود را به مطالعه افلاک و عالم بالا بسر میبردند. آنها حرکت و سکون ، طلوع و غروب هر ستاره و تأثیر آنها را در فصول و مواسم زراعتی بدقت بررسی میکردند ، سپس بوسیله ثوابت جهات را معین نموده مسافتات و خط سیر خود را نشانه گذاری میکردند . گرچه واضح علم هیئت تا با امروز شناخته نشده ولی از روی آثار تاریخی میتوان گفت که ^{۱۳۰} در این علم نیز پیشقدم بودند و پس از آنها بابلیان از رصدخانه‌های معابد کلدانیان استفاده میکردند و پس از آنها مصریان و هندیها و بعد اعراب و دست آخر یونانیان با وضع قواعد و اصول جدیدی علم هیئت را ترقی دادند .

طاليس یکی از حکمای یونان نخستین کسی بود که زمین را مرکز عالم آفرینش قرار داد و پیش از دیگران زیج را وضع نمود (در اصطلاح هیئت زیج ^{۱۳۱} کتابی را گویند که حرکات ستارگان و اعمال فلکی به تفصیل در آن ذکر شده و در رصدخانه‌ها پس از اصطراب از آن استفاده کرده و گاهنامه‌ها را از روی آن تنظیم میکردند) . **فیثاغورث** خورشید را کانون کائنات میدانست و عقیده‌اش این بود که تمام سیارات حتی زمین دور آفتاب گردش میکنند ولی سایر دانشمندان نظام فیثاغورث را پذیرفتند و بطالیموس اسکندری عقیده داشت که زمین ثابت است و آفتاب و سایر سیارات دور زمین می‌چرخند و مسلمانان نظریه او را پذیرفتند . بعدها

ابوحسان و سلما از مترجمان زیر دست بیت الحکمه کتاب مجسطی را بدستور یحیی برمکی بربی ترجمه کردند چنانکه ابوریحان بیرونی نیز آنرا بطور خلاصه ترجمه نمود .

نظام بطلمیوس تازمان کوپرنیک در اروپا رواج داشت و مجسطی از عربی به لاتین ترجمه گردید .

در سال ۱۵۶ هـ یک هیئت علمی از سنده بدربار منصور عباسی وارد گردید و کتاب سدهانتا را که مشهورترین کتاب هیئت هند بود به خلیفه تقدیم داشت و او به محمد قزازی^{۱۳۲} دستور داد تا آن کتاب را با جدولهای هندی و حواشی بربی ترجمه کنند و او با کمک يك دانشمند هندی آن را بنام سندهنده بربی در آورد و پس از تصحیح محمد بن موسی خوارزمی مورد استفاده بسیاری از دانشمندان اسلام قرار گرفت .

در همان اوقات یحیی یکی از دانشمندان را برای جمع آوری گیاههای داروئی و عقاقیر بهند فرستاد و متأسفانه گزارشی را که فرستاده مزبور در بازگشت از سفر خود تهیه کرده بود مانند بسیاری از آثار علمی و تحقیقی دیگر نابود شده و امروزه در دسترس ما نمیباشد .

در میان دانشمندان اسلام تنها ابوریحان^{۱۳۴} بیرونی بود که ترجمه کتاب سدهانتا را مورد انتقاد قرار داد و چون زبان سانسکریت را بخوبی میدانست ترجمه جدیدی با حواشی و تعلیقات بنام جوامع الموجودات و نخواستار الهنود از آن کتاب تهیه کرد . وی به علوم و فلسفه هند خدمت بزرگی انجام داد و گذشته از کتاب معروف هائله هند آثار دیگری مانند زیج الارکند و الید صغیر و بیش از ۱۱۴ کتاب و رساله از خود بیادگار گذارده است .

داستانها و حکایات عرب از زمان جاهلیت به داستانسرایی و قصه پردازی دلبستگی زیاد داشت و چه بسا در شیپهای مهتاب دورهم نشسته به شنیدن افسانه‌های شگفت‌انگیز و حکایات عبرت آمیز اوقات را بسر میبردند و این ذوق و شوق فطری تا ظهور اسلام و پس از آن ادامه داشت. بسیاری از داستان سرایان جنگهای عرب و تاریخ جاهلیت دربار **هارون** گرد هم بودند و اصمعی که هر شب برای خلیفه داستانی نقل میکرد از معروف ترین آنها بود. **برمکیان** نیز بنوبه خود فریفته قصه‌ها و سرگذشتها بودند و قصه گوینان هندی حکایات عجیب و شنیدنی از سرزمین خود برای **یحیی** میگفتند. افسانه‌های **بیدپا** و **پیل پا** پس از داستانهای رزمی هند بسیار مورد پسند آنها بود و مجموعه سراپا حکمت این افسانه‌ها که از زبان پرندگان و چار پایان جمع آوری شده بنام کتاب **کليلة و دمنه** شهرت یافت. این کتاب از نظر آداب معاشرت، تدبیر منزل، رفتار و کردار، آداب و اخلاق شاید در نوع خود بی نظیر باشد. حکیم **برزویه** که نسخه‌ای از آن را بزبان سانسکریت با زحمت زیاد از هند به ایران آورده بود بدستور **انوشیروان** آن را بزبان پهلوی ترجمه کرد، سپس ^{۱۳۵} **عبدالله بن مقفع** با دیباچه‌ای شیوا آن را به عربی ترجمه نمود تا سال ۱۸۱۶ میلادی نسخه خطی آن که در کتابخانه ملی پاریس محفوظ بود، بهمت خاورشناس نامی فرانسه **سیلوستر دو ساسی** انتشار یافت.

در سال ۱۶۵ هـ **عبدالله بن هلال اهوازی** بدستور **یحیی** ترجمه دیگری از این کتاب نمود بعد **سهل بن نبخت** ترجمه منظومی برای **یحیی** فراهم کرد و هزار دینار از او پاداش گرفت، سپس **ابان بن عبد الحمید** و **علی بن داود** در مدت سه ماه کتاب **کليلة** را ضمن چهارده هزار بیت

آسان و روان ترجمه کردند که چنین آغاز میشد:

هذا کتاب ادب و محنته
وهو الذی یدعی کلبله دمنه
وهو کتاب وضعته الهند
فیه احتیالات و فیه رشد

جعفر یکصد هزار، یحیی پنجاه هزار و فضل برمکی بیست هزار درهم پیدایش این خدمت علمی به مترجمان دادند و بر اثر همین قدر شناسیهای آنان کتاب کلبله دمنه مورد توجه اعراب قرار گرفت. نسخه اصلی این کتاب در زبان سانسکریت و ترجمه پهلوی آن متأسفانه از میان رفته و تاکنون تنها متن عربی این متن مورد استفاده واقع گردیده است. بطوریکه میگویند کتاب کلبله در سال ۵۷۰م. بزبان سریانی نیز ترجمه گردید و نسخه خطی آن در یکی از کتابخانه‌های معروف اروپا تا با امروز موجود میباشد.

چنانکه میگویند بهیندیا حکیم هندی این کتاب را
نویننده کتاب
برای راجادا بشلیم از خاندانهای قدیمی شهر
کلبله
کجرات، بزبان سانسکریت تألیف کرد و طبق تحقیقات
مورخان هندی این خاندان تا زمان حمله محمود غزنوی در کجرات زندگی
میکردند.

بعقیده ابوریحان بیرونی مأخذ کلبله و دمنه کتاب پنج تننر
و بعقیده برخی از محققین مجموعه‌ئی از قصه‌ها و حکایاتی است که از چند
شاهکار عوام پسند هندیان اقتباس شده و بنام مرآة الملوك (آئینه
شهریاران) به عربی ترجمه گردیده بود. کتاب نامبرده شامل سیزده فصل
بود که هشت فصل اول آن با گذشت زمان نابود شده و بقیه آن بنام پنج تننر
(رشته‌های پنجگانه) بر سر زبانها افتاد، بهر حال نسخه‌ئی را که بر رویه حکیم
از هند به ایران آورد از هر جهت کامل و افتادگی نداشت. طبق عقاید

بودائیان انسان پس از گذشتن از این جهان فانی بارها بصورت انسان یا حیوان بعالم هستی باز میگردد (عقیده تناسخ) و چون این آمد و شدها پایان ناپذیر است لذا هر بودائی از تعدل آرزو مند است که ای کاش این دور و تسلسل پایان میرسد و چراغ زندگی برای همیشه خاموش می‌گشت. در اصطلاح مذهب بودا آخرین دور زندگی بشر را **فروا** (رستگاری از جهان فانی) مینامند و روی همین اصل بودا نیز دوره‌های گوناگون زندگی را بسر برد و در پرتو نیروی روحی حالات زندگی پیشین را بخوبی بخاطر داشت و برای شاگردان و پیروان خود حکایت میکرد و داستانهای جمع آوری شده او را که به ۵۵۰ میرسید **جانتک** نامیدند. مطابق این اصول زندگی **فروا** به دو دوره تقسیم شده یکی پیش از زمان **فروا** یعنی دورانی که به کمک خدا یا نوار باب انواع نیاز مند بود و دیگر پس از وصول به مرحله **نسروان** یا **فناء فی الله** که مردم او را **یک** وجود ربانی میدانستند. بعقیده بسیاری از دانشمندان و پژوهندگان اروپا خمیرمایه تمام داستانها و افسانه‌های معروف دنیا (باستثنای اساطیر یونانیان) همان کتاب **جانتک** (پیدایش بودا) شناخته شده و چند قطره از همان سرچشمه کتاب **کلیده و دمنه** را تشکیل داده است. مسعودی کتاب دیگری از افسانه‌های هندی را بنام **وزره و شماس** ذکر کرده **ثعلبه و عقره** تألیف سهیل بن هارون یا بزرگمهر اسلام را جواب آن کتاب میدانند.

بر اثر توجه خاص یحیی بسیاری از ذخائر ادبی **منابع تاریخی ایران** و تاریخی ایران در بیت الحکمه، بزبان عربی ترجمه گردید از آن جمله: ۱- **خدا یک نامه** ۲- **آئین نامه** ۳- **تاج یاسیرت** انوشیروان ۴- **مزدک نامه** ۵- **سیکسران** ۶- **رستم و اسفندیار** ۷- **بهرام نامه**

۸. آئین شهریاران ایران ۹۰۰ تاریخ بیکبکین که مانند هم با بارات هندیان نزد ایرانیان شهرت و اعتبار زیاد داشت .

این کتاب همان افسانه‌های شیرین و دلچسب هزار افسانه

الف لیل و لیله و موضوع داستان اینست که یکی از شهریاران باستان پس از کشتن همسر خیانتکار خود هر روز دوشیزه‌ئی از خانواده‌های اعیان و بزرگان میگرفت و پس از عروسی بامدادان او را بقتل میرسانید و بدین ترتیب گروهی از دوشیزگان بیگناه را بدیار عدم فرستاد تا آنکه دختری بنام شهرزاد داوطلب همسری با آن ستمگر گردید. او در شب زفاف خواهر کوچکش دنیا زاد را همراه خود برد و پس از نیمه‌های شب داستان دلکشی را آغاز کرد که تا سپیده دم ناتمام مانده شهریار برای شنیدن باقی قصه از کشتن شهرزاد خود داری کرد و بدین ترتیب شهرزاد برای نجات جان خود سبب داستان دلپذیر دیگری در یک هزار و یک شب برای خواهر و شوهرش حکایت کرد. در حالی که در نسخه عربی کتاب بیش از دو بیست شب روایت نشده است . و چون نسخه فارسی هزار افسانه نام برد شده نمیتوان گفت که این افسانه‌ها در چند شب پایان رسیده است .

الف لیل یکی از بهترین قصه‌های مردم خاور زمین بشمار میرود و بطوری که میدانیم این افسانه‌ها را به ایرانیان نسبت داده‌اند : هی من انظر فی الاعمال التي وضعها الفرس فی غیاب الدهر یعنی از شیرین ترین و دلپسند ترین افسانه‌هاست که ایرانیان باستان آنرا پدید آورده‌اند. ولی بعقیده نگارنده الف لیل از مجموعه‌ئی از داستانهای ملل آسیا مانند ایرانیان ، اعراب ، هندیان و چینیان ترکیب یافته است چنانکه حکایات مربوط به تمدن

واخلاق و آداب عرب آئینه تمام نمای عصر هارون را در برابر ما مجسم می‌سازد. باری این کتاب چهارگونه حکایات و افسانه‌ها را شامل می‌باشد :

۱- قصه‌های عجیب و غریب از اشباح و شیاطین ، پریان و مسکن آنها در اعماق اقیانوس و عروسی دختران دریا ، شاهزادگان ، و زندگانی دیوان و غولان و حبس کردن آنها در شیشه‌های سر بسته

۲- عجائب و نیر نجات ، طلسم و جادو و سیروس و سیاحت

۳- داستانهای جالب خیالی مانند تبدیل لباس هارون و گردشهای شبانه او به همراهی جعفر و مسرور در کوچه‌های بغداد و اطلاع از حال رعایا

۴- قصه‌های دلکش ادبی و عشقی

قسمت اول ساخته هندیها و خود اشراق است و قسمت دوم از افسانه‌های ایرانیان، چینی‌ها ، هندیها ، بابلیان سر چشمه می‌گیرد و حکایات بسیار دلپذیر قسمت سوم و چهارم کتاب ساخته و پرداخته ایرانیان و اعراب است . یکی از محسنات الف لیل اینست که داستانها مانند زنجیر بهم پیوسته و نام بیشتر از قهرمانان ایرانی بنام‌های عربی تغییر شکل داد و در هر حال لطف و دلکشی متن عربی در هیچ‌یک از ترجمه‌های آن بنظر نمی‌رسد.

انتشار . انتوان گنار فرانسوی که چند داستان این کتاب

الف لیل را از زبان نقالان و قصه پردازان مصری شنیده

بود برای نخستین بار در سال ۱۷۵۷م. خلاصه آن را بزبان فرانسوا انتشار داد، بعدا بنجمن آسیائی کلکته متن عربی را پس از تصحیح در چهار مجلد

در سال ۱۸۱۴ بجاپ رسانید و در سال ۱۸۱۳م. در چاپخانه دولتی بولاق

قاهره چاپ عربی تجدید گشت ، تا آنکه ترجمه انگلیسی کتاب در سال ۱۸۳۸ م. از طرف ادوارد لین^{۱۳۶} انتشار یافت و بسیار مورد پسند اروپائیان قرار گرفت و در فن افسانه نگاری غربیان اثر عمیقی بخشود ، در سال ۱۹۰۶ ستین بی پول ترجمه مزبور را پس از بررسی و تصحیح از سر نو انتشار داد ، آنگاه فن هاسر آن را بزبان آلمانی ترجمه نمود ولی ترجمه دقیق ریچارد برتون که در سال ۱۸۷۵ در ۱۲ مجلد با تصاویر انتشار یافت مانند انجیل مقدس توجه عموم را بخود جلب کرد .

اروپائیان در ترجمه و انتشار و همچنین حفظ متن عربی الف لیل طی روزگاران دراز حق بزرگی برگردن شرقیان دادند و دل بستگی آنها بحفظ اینگونه ذخائر ادبی و تاریخی در خور قدردانی و سپاسگزاری میباشد .

داستانهای گذشته از الف لیل قصدها و داستانهای دیگری از

دیگر ایرانیان وسیله مترجمان گمنام صورت گرفت که

مشهورترین آنها عبارت بود از :

۱- شهر یزد یا پرویز ۲- هزار داستان (غیر از الف لیل) ۳- دب و نعلب

۴- بهرام و نرسی و غیره

جلسه‌های وعظ و ارشاد صدر اسلام در مساجد مجالس علمی و ادبی

تشکیل میشد ولی در عهد عباسی انجمنهای ادبی

و گفتگوهای علمی بیشتر در خانه‌های بزرگان منعقد می‌گشت و یحیی برمکی در تشکیل اینگونه جلسات سهم بسزائی داشت .

تا وقتی که کیش اسلام از مرزهای جزیره العرب بخارج نرفته بود

کمتر اختلاف نظر بر سر عقاید میان مسلمانان رخ میداد زیرا اسلام یکتا دین

عملی و ارکان آن هم محدود بود و پیشوایان اصول یکتا پرستی ، نماز ،

روزه ، حج و زکوة را از قرآن کریم و احادیث نبوی گرفته بر نامه‌جامعی بنام علم فقه برای مسلمانان ترتیب داده بودند ولی از عهد امویان که ایران، مصر ، افریقا ، شامات و قسمتی از هندوستان در حوزه حکومت اسلام در آمدند بر اثر آمیزش با مردم این کشورها بسیاری از مسائل مانند صفات خداوند ، قضا و قدر ، جزا و سزا ، دیدن خداوند و معاد جسمانی مورد بحث و گفتگو قرار گرفت . ایرانیان^{۱۳۷} که مردمی استدلالی و منطقی بودند در پیشاپیش و یهودیان و عیسائیان دنبال آنان بودند و رفته رفته میان مسلمانان و گروهی که تازه بجزرگه اسلام در آمده بودند اختلافاتی برخاست و در نتیجه از اهل سنت و جماعت دو فرقه جداگانه تشکیل گردید .

از جمله اصول و تعالیم^{۱۳۸} آن این بود :

اشهریه

- ۱ - انسان در کارهای خود مجبور است و هیچگونه اراده و اختیاری ندارد ۲ - با عمین بدن عنصری در روز رستاخیز زنده میشود ۳ - خدا با همین چشم عنصری در روز قیامت دیده میشود ۴ - صفات خدا خارج از ذات است ۵ - قرآن قدیم است .

با ایجاد يك نهضت فکری اصول استدلال عقلی

معتزله

- را در مسائل مذهبی بکار برده^{۱۳۹} و میخواستند دین را با عقل و مذهب را با فلسفه وفق دهند و در پیروی از حضرت امام جعفر صادق ثابت کردند که :

- ۱ - انسان در افعال خود یعنی در قبول نیکی و بدی آزاد است
- ۲ - معاد روحانی است نه جسمانی ۳ - خداوند با چشمان ظاهری دیده نمیشود ۴ - صفات خدا عین ذات است نه خارج از ذات ۵ - قرآن حادث

است ندیدیم

دامنه این گفتگوها بقدری توسعه یافت که از هر يك از این مسائل مذهب جداگانه‌نی پیدایش یافت و آزادی از سر گذشت و در نتیجه مجوسی ، یهودی و عیسائی برای آنکه آزادانه در مناظرات مذهبی شرکت جویند و آشکارا مخالفت نمایند بهرا گرفتن علوم اسلامی پرداختند و بر اثر شیوع افکار فلسفی یونانیان پایه عقاید مسلمانان سست گردید و بجای پنج گروه هفتاد و دو فرقه در اسلام بوجود آمدند و آیات قرآنی که پس از احادیث نبوی مورد ایراد قرار میگرفت بیشتر مربوط به بحث در جسمانی بودن خدا - تکیه او بر عرش - صفات قدیم و جدید ذات باری تعالی بود .. پس از آنکه شماره اینگونه اعتراضات از صدها گذشت علمای اسلام برای اثبات صحت آیات بنوشتن کتابها دست بکار گردیدند. **مهرداد عباسی** دستور داد تا پاسخ شبیهات و اعتراضات کفار را دانشمندان بنویسند و پس از آنکه معتزله فن جواب گویی کفار را روی اصول منطقی تدوین نمودند آن را علم کلام نامیدند ولی علمای حدیث و بسیاری از رهبران اسلام مانند **امام شافعی** ، **احمد بن حنبل** و **سفیان ثوری** این علم را تحریم کرده و متکلمین را در خور سرزنش و تنبیه دانستند ، برعکس **هارون** که پیشرفت و بقا اسلام را بسته بر اجرای همین اصول میدانست و همچنین **یحیی** بملاحظه نژاد مجوسی خود ، از علم کلام پشتیبانی میکرد حتی دستور داد گروهی از پیشوایان هر کیش و ملتی در يك مجلس جمع شده و با کمال آزادی از عقاید مسلمانان نکته چینی بنمایند ،

مسعودی مینویسد :

یحیی برمکی از صاحب نظران بود و انجمنی در خانه خود تشکیل میداد که دانشمندان علم کلام از مسلمان و غیر مسلمان در آن اجتماع میکردند

وكان يحيى بن خالد ذابحاً
و نظروا له مجلس يجتمع فيه اهل
الكلام من اهل الاسلام وغيرهم

در این انجمن دانشمندانی چون **علاف و نظام** گرد هم جمع میشدند و یحیی خود ریاست جلسه را به عهده می گرفت و مسائلی مانند: کون و ظهور، اثبات و نفی، قدمت و حدوث، حرکت و سکون، هستی و نیستی، جسم و عرض، کم و کیف و امامت (مختص به شیعیان) مورد گفتگو قرار می گرفت. گذشته از مناظرات مذهبی گاهی نیز گفتگوهای علمی بعمل میامد چنانکه وقتی میان **سیبویه و کسائی** در حضور **اخفش** اختلاف نظری پیدا شد و چند نفر از حاضران از کسائی طرفداری کردند و در نتیجه یحیی دو هزار درهم باو بخشید.

باری دوره اول ترجمه آرزبانهای بیکانه بامر **ک منصور عباسی** خاتمه یافت و دوره دوم یعنی از عصر **هارون** بامر **کبسرش مأمون** (۲۱۸ هـ) پایان رسید و دوره سوم که دوره انحطاط بود تا نیمه های قرن چهارم ادامه یافت و علم کلام در زمان **مأمون** به اوج ترقی خود رسید.

شیوع فلسفه توجه خاص خلفای عباسی به فلسفه و حکمت در تاریخ اسلام بی نظیر بود. در آن عصر طلائع شماره بسیاری از حکما و فلاسفه و ریاضی دانسان و پزشکان از میان مسلمانان برخاستند و تالیفات و تصنیفات آنان به اندازه‌ئی رواج یافت که مردم

فلسفه ارسطو و افلاطون را یکباره فراموش کردند.

قطع نظر از مقام خلافت و وزارت هارون و یحیی و جعفر در طلایه فیلسوفان عصر خود قرار داشتند و روی همان ذوق فلسفی بود که گاهی برمکیان را سگک ملحد و زندیق خطاب میکردند بگفته اصمعی :

هر وقت از شرك و بت پرستی صحبت
شود چهره برمکیان از شنیدن آن
میدرخشد و اگر ابهائی از قرآن در
حضورشان تلاوت شود بد استانهائی
از مزدك استناد میجویند

اِذَا ذُكِرَ الشَّرْكَ فِي مَجْلِسِ
أَصْحَابِ وَجْهِ بَنِي بَرْمَكٍ
وَإِنْ تَلَيْتَ عِنْدَهُمْ آيَةَ
أَقْوَابِ الْأَحَادِيثِ عَنِ مَزْدَكٍ

و یا بگفته شاعری دیگر :

بیکازی مرا بساختن مساجد
و داشتند در حالی که عقیده قلبی من
مانند عقیده یحیی بن خالد است.

أَنَّ الْفِرَاقَ دَعَايَ
أَبِي إِجْتِنَاءِ الْمَسَاجِدِ
وَأَنَّ رَأْيِي فِيهَا
كَرَأْيِ يَحْيَى بْنِ خَالِدٍ

کتابخانه یحیی اوبانتر جمه بسیاری از کتابها از سانسکریت و یونانی زبان عربی را تا اندازهائی بی نیاز ساخت و با جمع آوری نسخه های نفیس خطی کتابخانه بزرگی برای استفاده عموم تشکیل داد و بگفته عمر الخطاط هیچ پادشاهی تا آن تاریخ موفق بجمع آوری چنان گنجینه گرانبهائی نگردیده بود. هر دلال و فروشنده کتاب نخست نزد او میرفت و چه بسا بجای صد درهم هزار درهم از او میگرفت و از بسیاری کتابها نسخدهای متعدد بخط خوشنویسان داشت و بارها اتفاق می افتاد که هارون و مأمون نسخه های کمیاب و نایاب را از او عاریه میگرفتند ،^{۱۴۱} و سران و بزرگان دولت به پیروی از برمکیان هر کدام کتابخانه شخصی برای خود ترتیب دادند. کتابخانه خلیفه نسخه های پیشماری در برداشت که در

بیشتر از سفرها برای مطالعه همراه خود میبرد، جعفر نیز در زمان وزارت خود بترجمه کتابهای علمی و فنی توجه خاصی داشت و برای بیشتر ترجمه‌ها مطابق وزن کتاب زرخالص میداد. خوشبختانه مقدار زیادی از آن نسخه‌های خطی طی صدها سال از دستبرد زمانه محفوظ مانده و ^{تاریخ} آخر روزه با مراجعه به کتابخانه‌های معتبر اروپا میتوانیم آنها را مورد استفاده قرار دهیم.

یحیی در شعر و شاعری که در شاهوار ادبیات عرب

شعرای دستگاه

است مقام ارجمندی داشت، بارها قلم در دست می‌گرفت

بر مسکینان

و افکار شاعرانه‌اش را بنظم می‌آورد. ابن‌الغدییم او

را در ردیف شاعران سخنور ذکر میکند و مینویسد که اشعار زیاد از سرایندگان عصر جاهلیت و اسلام از برداشت و بر اثر همین ذوق شعری او و فرزندانش بود که شعرای نامبرده زیر دستگاه آنان مدیحه سرایی میکردند:

۱- مروان ابی حفصه ۲- ابو نواس ۳- ابودلامه صاحب نوادر

۴- مسلم بن ولید ۵- اشجع سلمی حجازی ۶- مسلم الخاسر ۷- ابان

لاحقی ۸- ابوالعاصمیه ۹- احمد بن سیار جر جانی ۱۰- ابوعلی یا سر (خلیع)

۱۱- ابوقابوس ۱۲- داود رزین الحوری ۱۳- بشار بن برد ۱۴- بصری

۱۵- کلثوم العنابی

یکی دیگر از خدمات برجسته یحیی تشکیل اداره‌ئی بنام **دیوان**

الشعراء و انتخاب شاعر و ناقد معروف **ابان لاحقی** بریاست آن بود. وی

منظومه‌هائی را که از طرف شعرا میرسید بدقت بررسی میکرد و اشعار شیوا

و نغز را برای دادن جایزه گزارش میداد و باقی را بایگانی مینمود.

مقصودها از خط شیوه نگارش زمان عباسیان یعنی

تاریخ علم خط

همان خط اصلاح شده مصریان قدیم میباشد و برای

روشن شدن موضوع بهتر است بتاریخ و رسم الخط اشاره بنمائیم.

بشر پس از ارتقاء از حیوانیت بمقام انسانیت برای نمایش افکار و خیالات خویش ضرورت نگاهستن را احساس نمود. اقوام باستانی که از لانه و کاشانه خود بر زمینهای دور دست مهاجرت میکردند حوادث و پیشآمدها را بخاطر می سپردند و پس از غور و بررسیهای زیاد نقاشی و صورتگری را نمودار احساسات و کششهای روحی خود قرار دادند. مثلاً برای نمایاندن عشق و داددگی صورت کبوتر را (که در میان پرندگان به عشقبازی معروف است) می کشیدند، برای نشان دادن حس کینه و بدخواهی شکل مار چنبره زده و برای آسمان صاف و شفاف نصف کمان را روی ورقه کاغذ ترسیم میکردند. ولی چون اینگونه کتابت که تا چند هزار سال پیش رواج داشت برای تفهیم و تفاهم میان اقوام ناقص بود از این جهت چند نفر از دانشمندان مصری ۲۲ حرف ابجدی بصورت پرندگان وضع کردند و عرب بعدها آنرا به شش کلمه بنام حروف ابجدی قسمت بندی نمودند :

(ابجد) - (هوز) - (حطی) - (ك لم ن) - (س ع ف ص) - (قدرش ت)
 آنگاه با افزودن شش حرف دیگر (ث خ ذ) - (ض ظ غ) مجموعه حروف تهجی عرب به ۲۸ حرف رسید و این شش حرف اضافی که از حلق تلفظ میشود خاص اعراب بود.

خط تصویری مصریان قدیم هیروگلیفی (حروف مقدس) بود و فقط پیشوایان دین و پادشاهان میتوانستند با آن بنویسند ولی بامروز زمان همه مردم از درباری و بازاری اجازه نوشتن با آن خط را پیدا کردند. سپس دو خط دیگر بنام هیراتیگی (خط خواص) و دیموتیگی (خط عوام) از هیروگلیفی پیدایش یافت. آنگاه فینیقیها خط مصریان را آموخته و دو شاخه آرامی

و سر یانی از آن بوجود آمد پس نوبت ببطنی‌ها (اعراب باستانی) و مردم حیره (کوفه) رسید پس از اصلاحات و تعدیلات زیاد در مدت پنج هزار سال بصورت خط کوفی درآمد و این همان خط اصلاح شده بود که از عهد رسالت تا زمان عباسیان رواج داشت.

احول خطاط بدستور یحیی اصلاحات زیادی در این خط بعمل آورد و با آرایش و پیرایش حروف به دوازده شیوه جداگانه مینوشت و این مقله خوش نویس معروف (وزیر القاهر بالله) شش شیوه دیگر: **نسخ - محقق - ریحانی - ثلث - توفیق - رقاع - رابر آن افزود.**

۱۵ = تاریخ موسیقی در اسلام

شعر، نقاشی، موسیقی و پیکر تراشی که از هنرهای زیبا بشمار میروند احساسات انسان را بهیچان آورده او را تحت تاثیر جذبه‌های خود قرار میدهند ولی اثر موسیقی از همه بیشتر و نشاط انگیز تر است، زیرا هر وقت که شعر و نقاشی از بیان جذبه‌های درونی و کشش‌های روحی وامی‌مانند آنوقت نوبت موسیقی فرامیرسد. شما بارها دیده‌اید همین که يك شاعر زبردست و یا يك نقاش هنرمند از توصیف و نشان دادن افکار و هیجانات روحی عاجز میمانند چگونه يك خواننده خوش آواز با زیر و بم صدا و لحن داودی خود، روح را بنشاط می‌آورد بطوریکه از کودکان خردسال تا جوانان و پیران که پنسال از شنیدن آن از خود بیخود میشوند، حتی بچه‌های شیرخوار از شنیدن لالائی مادران بیتابی نکرده بخواب ناز میروند و زنان آسیابان با خواندن آوازهای دلنشین نیروی تازه گرفته خواب را بر خود حرام میسازند... همینطور^{۱۴۲} سرودن اشعار بیاد یار و دیار، مرثیه‌گزینان، جدائی از دوستان، یادآوری از روزهای خوش گذشته، چون نیشتری جان‌گداز در قلب کارگر

میشود و از این جهت است که عرب موسیقی را **غناء** نامیده و میگویند :
الغناء من الصوت ما طرب به : گذشته از انسان که شاهکار آفرینش
 و اشرف مخلوقات است مایه بینیم که چارپایان حتی خزندگان مانند مارها
 از شنیدن ساز و آواز مارگیران با کرشمه و ناز برقص می‌آیند، شتر از خواندن
 آواز ساربان (حدی) حالش بکلی تغییر میکند... شتر بد شعر عرب در
 حالت است و طرب... و بجای ۱۰۰ کیلو سیصد کیلو بار بر میدارد، تمام اینها
 در اثر معجزه موسیقی است! از اینرو اینهمه لطافت و دلکشی را که در بک
 چشم بر هم زدن در انسان و حیوان اثر می‌بخشد چگونه میتوان نادیده
 انگاشت ؟

اکنون باید بدانیم موجد این فن لطیف کیست

موطن موسیقی و از کدام سرزمین سرچشمه گرفته است ؟ در

پاسخ می‌گوئیم همانطور که آواز خواندن و گریستن از پدیده‌های طبیعت
 است موسیقی نیز زاده فطرت و نخستین آموزگار آن خود طبیعت میباشد .
 این هنر بک موهبت الهی است که بر اثر تہذیب و تمدن بشر مراحل
 ترقی را پیموده و به ارج کمال رسیده است . از نظر سابقه تاریخی میتوان
 گفت که موسیقی هند از سایر اقوام قدیمی تر و به گواهی سرودهای مذهبی آن
 را جزء آئین پرستش خود میدانسته‌اند، در بتکده‌های بزرگ هندوسان
 مانند سومنات پر یچهرگان با خواندن نغمه‌های طرب انگیز و تکان دادن
 دستها و حرکات و اشارات در برابر خدایان میرقصیدند و سه شهر مقدس
 شمالی هند بنام **متھرا**، **اچوده** و **بنارس** مرکز های موسیقی بودند
 و فرما نروایان اود از این فن بسیار قدر دانی میکردند و امروزه شهر **کلکتہ**
 کانون موسیقی باستانی آن کشور بشمار میرود . حکمای هند آوازه‌ها را

طبق اجرام سماوی به ۲۴ ساعت قسمت کرده و در نتیجه ساز و آواز هندیان اثر حیرت انگیزی در نفوس می‌بخشید و بگفته یکی از صوفیان :

از چرخه پر رزن بر آید آواز در چرخه چرخ چون نباشد نغمه؟

پس از هند ساز و آواز مصریان و بابلیان نیز از

مرکز موسیقی قدیم ارکان عبادت آنها بود و از توراة به موسیقی

قدیم قوم بنی اسرائیل بخوبی میتوان پی برد . حضرت داود زبور را با چنگ

و چغانه میخواند و نغمه‌های دلکش او به مزامیر شهرت یافت و هنگام

ادای مراسم مذهبی گروه خوانندگان نیز نغمه سرائی میکردند ، ولی

پس از ویرانی بیت المقدس یهودیان این فن شریف را از دست داده

و پیشوایان قوم موسیقی را تحریم کردند .

بعقیده مصریان قدیم موجد موسیقی و سازنده آلات طرب ازاریس

و سایر خدایان بودند که این فن را از زمان کودکی می‌آموختند .

پس از آنها یونانیان موسیقی را از نظر علمی ترقی دادند و حکمای

آن سرزمین کتابهای بسیار در این فن از خود بیادگار گذاردند . علت دیگر

ترقی موسیقی این بود که یونانیان رقص ، شعور و سرود را جزء آداب مذهبی

خود میدانستند و شعرای آنها در جشنها و شادیمها اشعار میسرودند و در

حقیقت شاگرد مصریان بودند و مسلمانان از این دولت بسیار بهره مند

شدند ... بطور خلاصه موسیقی يك فن علمی است که بزبان لحن و آواز

هر ملت بستگی دارد . اقوامی که زاد و بوم خود را ترك کرده بسرزمینهای

دیگر کوچ میکردند در نتیجه تغییر زبان و لهجه موسیقی آنها نیز دیگرگون

می‌گشت و بر اثر همین عوامل بود که موسیقی باستانی عرب در ایران و شامات

دستخوش تغییرات مهمی گشت و موسیقی ایرانیان نیز جای خود را به ساز و -

آوازهای تازه داد .

بگفته^{۱۴۴} ایرانیان کلمه موسیقی از نام پرنده‌ئی

بنام ققنس یا موسیقار گرفته شده است . این

پرنده هفت سوراخ در نوک خود دارد و از هر

اشتهاق
موسیقی

سوراخ هفتاد نغمه‌های گوناگون بیرون می‌آید درحالی که طبق تحقیقات علمی این پندار از یک افسانه تجاوز نمی‌کند .

موسیقی^{۱۴۴} از کلمه میوزالهد شعر و هنرهای زیبای یونانیان گرفته

شده است . بعقیده یونانیان این ربه‌التنوع نه دختر داشت و هر یک از آنها

موجد علوم و فنون گوناگون از شعر و ادب ، ترانه و سرود و غیره بودند

و بنام میوزیس خوانده می‌شدند و از همین کلمه است که عرب موسیقار

یا موسی‌قور را بمعنای رامشگر و خواننده و نوازنده بکار برده و فن نغمه

پردازی یا علم پرده را موسیقی مینامند .

مورخان عرب مینویسند که در زمان قوم عاد دو

خواننده زن مجالس بزم بزرگان شهر مکه را

آرایش میدادند چنانکه رقص‌های عادی همراه

اقتباس موسیقی
از ایرانیان

ساز و آواز از قرن‌های پیش از ظهور اسلام در میان اعراب رواج داشت ولی پس

از ظهور اسلام و تا زمان هارون ازرقص در مجالس عمومی خبری نبود

و یگانه آلات موسیقی عصر جاهلیت دوم همان دف بود که از عصرهای ماقبل

تاریخ بشر آن را می‌شناختند و آلات طرب دیگر مانند دهل ، نقاره ، داریه

و تاشه بعدها در ایران و هند پیدایش یافتند . در هر حال آغاز موسیقی ایرانی

را باید از زمان جمشید پیشدادی تاریخ‌گذاری کنیم :

بنو روز نو شاه گیتی فروز بر آن تخت بنشست فیروز روز

بزرگان بشادی بیاراستند می ورود و رامشگران خواستند
 و در جای دیگر شاهنامه میخوانیم که در جشن تاجگذاری کیکوس
 نوازندگان بر بطن مینواختند و سرود مازندرانی میخواندند :

برفت از در پرده سالار یار پیامد خراهان بر شهریار
 بگفتش که رامشگری بردر است ابا بر بطن مغز رامشگر است
 همی راه جوید بدین پیشگاه چه فرمان دهد نامور پادشاه ؟
 بفرمود تا پیش او تاختند بر بطن جو بایست بر ساخت رود
 سپس دوره سوم فراهم رسد و فردوسی درباره دیدار رستم و کیقباد میگوید:
 برآمد خروش از دل زبرویم فراوان بشد شادی اندوه کم
 نشستند خوبان بر بطن نواز یکی عود سوزد یکی عود سازد
 سرایندهئی این غزل ساز کرد دف و چنگ و نی راهم آواز کرد
 که امروز روزیست با فروداد که رستم نشسته است با کیقباد

از این اشعار بخوبی پیداست که در بزم شاهان با نوان بر بطن مینواختند
 و خوانندگان و نوازندگان با هم می نشستند و زنها در اجرای برنامه های
 موسیقی شرکت میکردند . بنابراین میتوان گفت که دف و چنگ و نی
 و بر بطن از زمان کیقباد در ایران پیدا شده سپس با نغمه های ایرانی در موسیقی
 عرب راه یافته است ، چنانکه در پایان حکومت ساسانیان با و بد ۱۴۶
 و نکسا دو نوازنده مشهور موسیقی باستانی ایران را بحد کمال رسانیدند
 و آهنگهای تازه بدان افزودند .

چون اعراب در فن موسیقی شاگرد مکتب ایرانیان
 بودند اینک مناسب است نام نواها و پرده های

نواهای ایرانی

ایرانی را بطور اجمال ذکر نموده بعد باصل مطلب پردازیم . . . يك شاعر ایرانی میگوید :

عرب سوي عجم در نغمه خوانی که همتوا و اسمعوا صوت الاغمانی
چنانکه میدانیم در موسیقی ایرانی نغمهها بردوازده برج قسمت شده و آنها را در اصطلاح مقامات میگویند . این تقسیم مربوط به نغمههای ساده و معمولی بود ولی از نظر زیر و بم و پستی و بلندی آواز، بنوعی جداگانه و مطابق ساعات شبانه روز به ۲۴ نواهای مختلف قسمت کرده و آنها را اصل موسیقی قرار داده اند. در عصر اسلام ایرانیان موسیقی را از سر نو ترکیب کرده و از این جهت بسیاری از نامهای ایرانی را در اصطلاحات عربی بینم چنانکه در اشعار فارسی بمقامات زیاد اشاره شده است :

مخالف با موافق گشته همدست بزرگ و کوچک از جام طرب هست
گذشته از نغمه های ساده و اصیل، ایرانیان دو آواز را باهم ترکیب کرده الحان مرکب میساختند و آنها را در اصطلاح خود آهنگ مینامند:
مغنی بکن تازه آهنگ را بره راستی قامت چنگ را
و نغمات نشاط انگیزی که از ترکیب آوازهای ایران و عرب پیدایش یافت آنها را گوشه نامیدند مانند :

- ۱- بهار نشاط ۲ - غریب ۳- سوار ۴- غم زده ۵ - بیات ترك ۶ -
- سرفراز ۷- بسته نگار ۸ - نپاوندك ۹ - دایره ۱۰- اوج کمال ۱۱- نگار
- ۱۲- شهری ۱۳- غزال ۱۴ - عشرت انگیز ۱۵ - تبریز کبیر

گذشته از اصول و فروع ، مفردات و مرکبات و گوشهها، ایرانیان آوارها و نواهای دلکش دیگر داشتند که مشهورترین آنها عبارت بود از :

- ۱ - باغ سیاوشان ۲ - باد نوز ۳ - بانگ عمقا

- ۴ - بند شهریار ۵ - بهار بشکسته ۶ - بهمن ۷ - چغانه ۸ - پرده
 زنبور ۹ - پرده قمری ۱۰ - پرده یاقوت ۱۱ - پنجه کبک ۱۲ -
 تخت اردشیر ۱۳ - نوای خارکش ۱۴ - داد آفرید ۱۵ - دل انگیز
 ۱۶ - راه خسروانی ۱۷ - راه قلندر ۱۸ - روشن چراغ ۱۹ - سیر بهار
 ۲۰ - شاد باد و غیره

اینها نغمه‌های جان بخشی بود که شنونده از شنیدن آنها بتاریخ
 پرافتخار گذشته، درجه تهذیب و تمدن، محیط و آداب زندگانی ایرانیان
 پی میبرد، درحالی که از اصطلاحات و نام مقامات موسیقی عرب چیزی
 درک نشده و شوری بدانسان دست نمیداد.

بلی اسرزمینی که در دامنه کوه‌های آن بجای گل و لاله، سنبل
 و فرگس، خار مغیلاز و درخت خرما پروید، و بجای نسیم صبا بادهای
 سموم و گرد باد کازوانها را زنده بگورسازد و بحر عروض آن از ضربه‌های
 پتک آهنگران و صدای پای اشتران در ربکستانها ترکیب گردد، چگونه
 ممکن است الفاظ و کلمات مردم آن دلکشی و رنگینی از خود نشان دهند؟
 ولی موسیقی ایرانی که وسیله صوفیان مسلمان بهند راه یافت
 از زمان سلطان شمس الدین الشمس چنان با موسیقی هندی آمیخته
 شد که مورد توجه عموم قرار گرفت و بعد امیر خسرو دهلوی قول و قوالی
 و ترانه را مانند شیر و شکر بهم آمیخت و سه‌تار در محفل صوفیان وارد شد
 و بعدها سایر استادان اصلاحات بیشتری در این زمینه بعمل آوردند.

در آغاز بعثت خوانندگان زن مجالس بزم امیر
 حمزه را با صداهای دلکش خود رونق میدادند
 و هنگام ورود پیغمبر اکرم بشهر مدینه پسران

موسیقی در
 آغاز اسلام

انصار پای کوبان و با زدن دف ترانه مشهور *طلع البدر علینا* را در کوچه‌ها میخواندند و در یکی از سفرها شتربانان در پایان شب در برابر آن بزرگوار آوازه خوانی کردند .

اعراب تا پیش از ظهور اسلام در برابر بتها با ساز و آواز میخواندند و گاهی نیز با سرودن اشعار شهوت انگیز مردم را به رزگی و کارهای زشت تشویق میکردند و از این جهت شریعت اسلام این قسمت از موسیقی را تحریم نمود ولی هیچگاه با لحن خوش مخالفت نورزیده است . هر وقت که موقع نماز نزدیک میشد پیغمبر اکرم به **بلال حبشی** مؤذن خوش صدای خود میفرمود : **أرحم أرباب لاله** ا م شایخ چشت در هندوستان بسیار بروفق موسیقی افزوده حتی برخی از آنها زیاده روی کردند . . یکی از آن صوفیان گفته : **الغناء غذاء الارواح** . . روح مرغی است غذایش زمزمه آواز است . . و بیشتر آنها خوانندگان و سرایندگان را در سفر و حضر با خود میبردند .

یکی دیگر از شاخه‌های موسیقی تجوید و قرائت قرآن کریم (به لحن عرب) است که موجب ثواب و پاداش میگردد و این سینه در این باره از حضرت رسول نقل میکند :

من لم یسمع بالقرآن فلیس منی . . کسی که قرآن را با لحن نخواند

از امت من نیست .

تا آغاز اسلام مردها و زنها با زدن دف میخواندند و ساربانان با نواختن نی نغمه سرائی کرده و شعرا قصاید خود را با آهنگ انشاد میکردند . نخستین خواننده لحن حجازی در عهد خلیفه سوم بود که آواز را طبق اصول موسیقی میخواند .

طویس

او مردی لوح و بلند بالا و انساب عرب را خوب میدانست ، در شومی و بد قدمی بی نظیر بود و از شاگردان او معبد ، دلال و خومته انصاری رامیتوان نام برد .

پیش از طویس موسیقی در میان کنیزان رواج داشت و بانوان دلبستگی زیاد از خود بدان نشان میدادند و رائقه و شاگردش عزه المیلاد از خوانندگان آن عصر در نواختن عود مهارت داشتند و پس از آنها صدها کنیز دیگر مانند جمیله ، دنانیر (کنیز یحیی) ، فریده و عرب در خوانندگی و نوازندگی شهرت یافتند چنانکه اسحاق موصلی درباره ارکان موسیقی عرب پس از طویس مینویسد :

استادان موسیقی عرب چهار نفر بودند : ابن سریح و ابن محرز اهل مکه ، مالک و معبد از مردم مدینه . کانون و سرچشمه موسیقی عرب در روستاهای قدیمی بود و شهرهایی که در آنها خوانندگی رواج داشت عبارت بود از مدینه ، طائف ، خیبر ، وادی القری ، دومه الجندل و یمامه . و این شهرها مرکز تشکیل بازارهای عرب بود .

و كان اصله عندهم أربعه نفر ابن سريح و ابن محرز و هما مكيان ، و مالك و معبد و هما مدنيان ، اذ كان اصل الغناء و المعننه في امميات القرى من بلاد العرب ظاهر افاشيا و هي المدينه و الطائف و خيبر و وادي القرى و دومة الجندل و اليمامة و هذه البلاد مجتمع اسواق العرب

در حقیقت این بازارها محل اجتماع سالانه قبایل عرب بود که در آنجا سخنوران و شاعران اشعار خود را میخواندند و با همباده کالا دادوستد میکردند .

نقون موسیقی ایرانی

پس از آنکه حضرت امام حسین و عبدالله بن زبیر از بیعت با یزید سر باز زدند لشکریان یزید بد مکه حمله ور شده و خانه خدا را به آتش بستند. از این جهت در سال ۶۵ هـ عبدالله بر آن شد که به راه مطابقی نقشه حضرت ابراهیم از سر نو بسازد در نتیجه گروهی از معماران و کارگران برای شرکت در تجدید ساختمان آن مقام مقدس بد مکه آمدند و در میان آنها جماعتی از ایرانیان بودند. این کارگران هنگام کار آوازهائی بیاد یازودبار خود میخواندند و رفته رفته خوانندگان مکه بشنیدن نغمه‌های ایرانی دلپستی پیدا کردند و چون نمیتوانستند کلمات فارسی را بخوبی تلفظ کنند الحان ایرانی را در قالب زبان عربی در آوردند. و در آن تاریخ پیش از سه آواز میان عرب رواج نداشت:

۱ - نصب که آن را اینطور تعریف میکردند: *نصب العرب غناء*
لهم شبه الجداء الآله ارق.. یعنی آواز ساده عرب که بدلحن حدی شباهت دارد ولی پیچیده تر از آنست. استاد این نغمه احمد هکی بود و آواز او را بهمراهی طنبور جوانان و کاروانهای صحرا نورد عربستان بسیار دوست داشتند

۲ - سناد که نسبت به آواز سابق دشوار تر بود.

۳ - هزج: *الهزج صوت الرعد و ضرب من الاعاصی فیه قرآنم...*

غرش رعد و نام نغمه شورانگیزی بود که شعرای عرب قصاید خود را در جشن بازارهای سالانه بدان لحن میسرودند.

سعید يك غلام حبشی بنونوفل از کودکی به ساز و آواز علاقه زیاد داشت. او آواز کارگران ایرانی را بدقت می شنید سپس آنها را به قالب

نغمه‌های عربی در می‌آورد ، روزی این اشعار ابن رفیع عاملی را چنان با شور و دل‌باختگی خواند :

ألم علی طلل عفا متعادم
 بین الممیک و بین غیب الناعم
 لولا الحیاء و آن رأسی قد عفا
 فیه المشیب لزرت أم القاسم

من به ویرانه‌های مکیک و غیب -
 الناعم آمده در آنجا درنگ کردم .
 اگر شرم و حیا مانع نمیشد و بخاطر
 موهای سپید سرم نبود هر آینه
 بدیدار ام قاسم میرفتم

که مولایش از شدت خوشی و نشاط او را آزاد ساخت . . . آنگاه
 بشام رفت و نزد سرایندگان آن دیار فن خود را تکمیل کرد بعد به عراق
 و ایران آمده نواختن عود را بخوبی فرا گرفت و در بازگشت به مکه موسیقی
 ایرانی و رومی را پس از تصرف و اصلاح رواج داد و ترانه‌های او مورد
 پسند خاص و عام قرار گرفت ، ولی عبدالملک پسر خانه کعبه دستور داد
 داری او را ضبط کردند و خود او با پریشانی و بدبختی به شام بازگشت .
 در آنجا یکی از شبها در بزم برق الافق خواننده خوش آواز و پری پیکر
 عصر شرکت جست و در اثر دلدادگی به میزبان این شعر را بی اختیار برایش
 خواند :

فقدت أشعس أم مصابیح بیعتی
 بدت لك خلف الجفام اکت حالیم

گفتم آیا این قرص خورشید یا چراغ
 های کلیسا است که از پشت پرده
 نمایان گردیده یا آنکه خواب
 شیرینی می بینی؟

ولی برق از شنیدن این شعر بخشم آمده گفت آیا غیر از این حبشی دیگری نبود که در مدح جمال من چیزی بگوید؟ گوئی خانه من درخور نجیب زادگان نیست، بعد عود را به گوشه‌ئی پرتاب کرده از جا برخاست... سپس **برق الافق** با کرشمه و ناز از سر نو بخواندن و نواختن پرداخت، ناکهان سعید در خشم شده گفت: ای حرام زاده! تو در خواندن اشتباه میکنی و این نغمه را اینطور باید خواند... و خود شروع بخواندن کرد، میهمانان همگی سراپا گوش شدند... پس از چند لحظه برق با صدای بلند گفت: بخدا سوگند که این خود استاد سعید بن مسیح است... همینکه او را شناختند از وی پوزشها خواستند و چند روز بعد او را به دربار بردند و **عبدالملك** پس از شنیدن سرگذشت غم انگیزش دستر داد تا داری او را برگردانند و پس از چندی دوباره به مکه رهسپار گردید و در آنجا به تکمیل فن خود پرداخت.

در دوران اموی بسیاری از خوانندگان و نوازندگان در دستگاه خلافت بودند ولی در عصر عباسی ابراهیم و اسحاق موصلی موسیقی عرب را از هر جهت به اوج ترقی رسانیده و فن مستقلی از آن بوجود آوردند. موسیقی که نخست از غلامان و کنیزان زرخرید شروع گردیده بود رفته رفته میان برخی از خلفا و فرزندان و بستگان آنها هوادارانی پیدا کرد، شاهزاده **علیه بنت المهدی** که از بانوان پرهیزکار عصر خود بود از موسیقی داناها بشمار میرفت و استعداد عجیبی در این فن داشت و صاحب **الآغانی** بسیار او را ستوده است و برادرش مهدی نیز از استادان فن بود، خلیفه **الواثق - المعتز بالله - المتوکل علی الله** و چند نفر دیگر از خلفا از تأثیر سحرآمیز موسیقی بر کنار نبودند. شاهزادگان و بسیاری

از بانوان خاندانهای بزرگ شب نشینی‌های موسیقی بنام **نوبه الخاتون** تشکیل میدادند و در اینگونه مجالس بیش از یکصد نوازنده شرکت میکردند و يك نفر با چوب باریکی که در دست داشت ارکستر یا موسیقی دسته جمعی را رهبری میکرد.

بربط ، دف و چنگ و نی از آلات موسیقی بسیار

قدیمی ایرانیان است. دهل، کوس و کرنا (نای

آلات موسیقی

بزرگ) را معمولاً در میدانهای جنگ صدا در میآوردند ، ولی آلات موسیقی عرب که آنها را **معازف** یا **آلات الملهی** (ساز طرب) مینامند با پنجه یا کشیدن زخمه روی تارها مینواختند و آواز آن را **طنطنه** یا **تن تن** میگفتند.

که عرب آن را **دف** مینامند همان آلتی است که

در هندوستان **بد دفلی** یا **خنجری** مشهور است و آن

دف

عبارت از يك دایره یا دایره (دورویه) کوچک چوبی است که چرم دور آن بسته و بعد زنگوله‌هایی دور تا دور آن می‌آویختند و رفته رفته بر حجم آن افزوده گشت و نام آن را **طاره** (دایره) گذاردند و در ادبیات فارسی تشبیهات زیاد از **دف** و **جلجل** بکار برده‌اند :

چو با عارضت دف مقابل شود دل ما داغ جلجل شود

این واژه فارسی سره است و چنگ عرب بیشتر

چنگ

به سه تار شباهت داشت و آن را با مضرب

مینواختند. بگفته ابن سکیت^{۴۸} **صنج** در عربی معرب چنگ فارسی است و آن عبارت از دو صفحه برنجی است که آنها را بهم میزنند و از برخورد آنها صدائی بر میخیزد. عربها تنها سنج را دوست داشتند و مانند هندیها

همراه دهل نمیزدند . برخی از مورخین می‌نویسند ممکن است چنگ از چین بدایران آمده و نام آن نیز چینی باشد ،
در مجالس و هرساز به‌مستی پست است

نه چنگک نه قانون و نه دف بردست است

نام این آلت نشاط انگیز فارسی خالص است

و در هندوستان آنرا بانسری می‌گویند ، عارف

نای

رومی میفرماید :

بشنوازی چون حکایت میکند وز جدائیا شکایت میکند

هندیها مانند ایرانیان عاشق شیدا و بیقرار نمی‌هستند و معجزه
گوشنا را همین‌نای میدادند و از این جهت او را از سایر خدایان زیباتر
و زنده دل تر تصور میکنند و بت تراشان او را در صدها صورت و پیکره‌های
گوناگون مجسم نموده در بتکده‌ها می‌گذارند . . . يك شاعر ایرانی در
وصف آن گوید :

نغمه‌های جان‌فزا در پرده‌نی مدغم است

یادم روح القدس در آستین مریم است

ایرانیان نای را بعد جمشید نسبت میدهند و از همان دوره‌های
باستانی آنرا از خیزران درست میکردند و بعد ها آهن و فلزات دیگر را
در ساختن آن بکار بردند . نای در هند و عربستان نخست مورد علاقه
چوپانان بود ولی رفته رفته به مجالس بزم شاهان راه یافت و در میهمانیهای
بزرگ و جشنهای عروسی نیز از آن استفاده میکردند ، از این نظر آنرا
سرتا یا سورنا هم می‌گفتند و ابوعلی سینا آنرا شهنای خوانده است .
عرب‌نی را النای مینامد و چنین تعریف میکند : النای آله من آلات

الطرب بحدیث فیهما والاعلمه من الدخیل .. یکی از آلات موسیقی نای است که در آن میدهند و کلامه بیگانه است . مردم عراق در نواختن آن مهارت داشتند و نای عراقی شهرت فراوان داشت .. از نظر ساخت نای را قصب و نی نواز را قصاب هم میگفتند و در زمان عباسیان این آلت زماره و زممار نیز نامیده میشد و یک نوع از آن را زمارة الراعی (نی ساربانان) میگفتند و نوعی از آن در ایران به توتک معروف بود :

بشوخی گر کند توتک نوازی
بری را دل برد از شیشه بازی
بواسطه بر آمدگی و شباهت آن به سینه اردک

بربط

آنرا بر ببط یا صدر الببط مینامند و آن از چهارسیم تار ترکیب گردیده و از ایران به عربستان راه یافته است . اعراب پیش از آشنائی با آلات موسیقی آوازه را بدون همراهی با ساز میخواندند و نخستین کسی که آواز بربط را در مجلس بزم انوشیروان شنید و در بازگشت به مکه بدیگران آموخت نضر بن حارث بود ، این آلت را مزهر و عود هم میگفتند چنانکه شاخ بریده و چوب معطر درختی را که در آتش بخور میکنند نیز عود گویند :

۱ - نشستند خوبان بر ببط نواز یکی عود سوزد یکی عود ساز

۲ - مغنی بیا زود بردار عود که در مجمر دل جگر گشت دود

۳ - دمید آ نچنان نکبت از مشک و عود که خوشبوی شد اغمه در چنگ و عود

این آلت موسیقی نیز مخصوص ایرانیان بود

طنبور

و برخی ها میگویند از هند بکشورهای دیگر

رفته است . تنبورهای ایران از تنبور هندی زیباتر و خوشنماتر بود و نوعی

از آن در بغداد بنام تنبور المیزانی معروف بود و نام آن در اشعار فارسی

زیاد برده شده است :

ز انگشت مغنی تار طنبور اذالحق خیز شد چون دارمنصور

از سازهای معروف ایرانیان و شبیه به رباب بود

کمانچه

شاعر گوید :

کمانچه دام گیسو را گشاده بهر موسم چو سنبیل تاب داده

از سایر آلات موسیقی ایرانیان باید عبقا - چغانه و سنبیانه را

نام برد که متأسفانه جز اسم اثری از آنها برجای نمانده است .

این آلت موسیقی که آنرا در زبان یونانی **کانون**

قانون

میکویند وسیله ابونصر فارابی اختراع شد

و یکی از آثار مشهور ابن سینا در علم پزشکی نیز بنام قانون معروف میباشد .

نوای دف و نی دوای دل است اشارات قانون شفای دل است

این آلت بهرور زمان در بغداد رواج یافت ولی

ارغمن

شکل آن باشکل امروزی بسیار تفاوت داشت .

در آن عصر ارغمن را باسه مشک چرمی متصل بیکدیگر ساخته و چند نی

کوچک داخل آن میگذاشتند و آوازهای دلپذیر از آن برمیخاست .

هارون هنگام بازگشت سفیر شارلمان بکشور خود چند ارغمان از آن -

جمله يك ساعت شنی و يك ارغمن برای شهر یارفرانسه فرستاد . . و عرب

آنها ارغنون یا ارغانون میگفتند .

آلات موسیقی که وسیله سیم بصدا درمیآید آنها

المعزفه

را معازف میگویند ولی معزفه در عهد عباسی

یا تار

يك آلت موسیقی مخصوص شبیه سارنگی و

بیانو امروزی بود .

صداهائی که از آلات موسیقی بضرع انگشتهای دست بلند میشود آنرا دستان و جای انگشتهارا رباطات و آوازه‌های ناشی از آنها را لحن یا آهنگ میگویند ... و لحن صوت ینتقل من نعمة الی نعمة اشد او احوط یعنی آوازی است که از نغمه‌های زیر و بم بوجود میآید و از شنیدن آن سوز و گداز به انسان دست میدهد .. همانطور که کلام از حروف ترکیب میشود زیر و بم آوازی نیز از نغمه‌ها تشکیل میگردد .

تازمان ابوالعباس نواهای قدیمی ایران بیشتر رواج داشت ولی از عهد مهدی عباسی به بعد نغمه سرایان و خوانندگان عرب آهنگهای یونانی و ایرانی را با هم ترکیب کرده والحن دلکش و شورانگیزی از خود ساختند .

سیلاب علوم و فنون که از یونان به بغداد سرازیر میشد امواجی از موسیقی نیز همراه خود داشت و نخستین کتابی که در زمان ابو جعفر منصور

ترجمه کتابهای
یونانی

در این فن بر بی ترجمه شد کتاب بطلمیوس بود، سپس آثار فیثاغورث و بعد اقلیدس که اصوات را طبق قواعد و اصول هندسی تقطیع کرده و بعد کتاب نیکوماخوس مورد استفاده مسلمانان قرار گرفت.

ترقی موسیقی عرب تا حد زیادی مرهون کنیزان و غلامان حجاز بود که بواسطه ذوق سلیم ، آواز و موسیقی ایرانی را در میان قوم خود رواج

خوانندگان
معروف برمکیان

دادند و بعد در دوران خلافت ابو جعفر ، مهدی ، هادی و هارون و بر اثر بخششها و انعامات برمکیان این فن بیش از حد انتظار مراحل کمال را پیمود .

جمیل فخله مدوریک مورخ مسیحی عرب در کتاب حضارة الاسلام

خود در این باره مینویسد :

پس از خلفا نوبت بر مکیان رسید
و آنها دوستدار دانش بودند و ادبا
و شعرا را دور خود جمع میکردند
و از جمله خوانندگان مورد علاقه
آنها ابراهیم و پسرش اسحاق موصالی
بودند . این دو نفر در فضل و ادب
مقام شامخی داشتند ولی بواسطه
الحان و نغمه های گوناگون که از
خود میساختند در موسیقی شهرت
زیاد پیدا کردند . ابراهیم لحن
ماخوری را به تنهایی ساخت
و چون بی نهایت پیچیده و دشوار
بود تصور میکرد که این لحن را در
عالم خواب از شیطان آموخته بود،
حتی می پنداشت آوازهائی را که
انسان از خواندن آن عاجز است
ارواح در عالم رؤیا بدو می آموزند .

ثم ظهر البرامكة و هم محبوبون
للعلم و مقربون اليهم اهل الادب
فكان ممن قردوه من المغنين
ابراهيم الموصلي وابنه اسحاق و
هما يمتكان جليل من الادب الا انه
غلب عليهما الغناء بما وضعاه
من الاغانى فاشتهرا بالحنانية
و قد وضع ابو اسحاق اللحن
الماخوري الذي لم يشركه فيه
احد من المغنين وكان يظن لصعوبته
الماخوري ابتداءه ان ابليس هو
الذي القاه عليه في المنام حتى
قوهم ان الارواح هي التي كانت
تظهر عليه و تعلمه الاصوات التي
يعجز عنها من الانس

ابو اسحاق بن میمون یا ماهان از مردم

ارجان بود . پدرش از تعدیات بنی امیه به کوفه

ابراهیم موصالی

فرار کرد و ابراهیم در آن شهر بدینا آمد و در دوسالگی یتیم شد و زیر سرپرستی مادر پرورش یافت. دوران کودکی را در موصل بسر برد و از همان اوقات شوق به موسیقی داشت و نزد استادانی مانند سیاط فن خود را تکمیل کرد. این خلکان راجع باومینویسد: **ولم یکن فی زمانه مثله فی الغناء و اختراع الالحان**. او یگانه عصر خود بود و در خواندن آواز و اختراع آهنگ ها و دستگاهها مانند نداشت. پس از آنکه بدربار ابو جعفر منصور راه یافت مورد نوازش او قرار گرفت و خلعت و پول زیاد دریافت داشت و پس از مدت کوتاهی یکی از درباریان سرشناس گردید. فقط برای خلیفه و برمکیان نغمه سرائی میکرد و گاهی از شنیدن آواز او به همراهی زلزل عود نواز شنوندگان از خود بیخود میشدند. یکبار بر اثر قصوری که از ابراهیم سرزده بود خلیفه او را بزندان فرستاد و چند روز بعد در یک میهمانی باشکوهی از عیسی بن جعفر پرسید آیا در این میهمانی چه نقیصی می بینی؟ فوری در جواب گفت نبودن ابراهیم خواننده خوش آواز خلیفه است... در حال دستورداد تا ابراهیم را حاضر کردند و او با الحان داودی خود بر رونق و شکوه محفل افزود... سلیم بن سلال و مخارق و بسیاری دیگر از خوانندگان نام آور آن عصر از شاگردان او بودند و در سال ۱۸۸ هـ بر اثر ناخوشی قولنج درگذشت.

در عصر جاهلیت قوم عرب به جن و پری، غول و دیو و شیاطین عقیده داشتند^{۱۴۹} و میگفتند که این موجودات نادیده چه بسا علوم و فنون را به انسان

ابراهیم و آواز
ماخوری

می آموزند و اگر کسی با آنها دوستی میکرد از آنان خوبی میدید... اصمعی حکایت میکند که شبی در صحرا بایک موجود جنی ملاقات کردم و او از

من خواهش کرد تا قصیده یکی از شاعران معروف را برایش بخوانم، من بخواسته او عمل کردم و جنی با روی گشاده کیسه‌ئی پراز درهم و دینار بمن بخشید. چنانکه حماد پسر اسحاق از پدرش روایت کرده که آوازها خوری را شیطان بیدر بزرگش آموخته بود و تعجب در اینست که هیچ خواننده دیگری بعدها نتوانست از عهد خواندن آن بر آید و خلاصه این داستان طبق کتاب **اغاثی و اعلام الناس** چنین است :

« ابراهیم گوید روزی از خلیفه خواهش کردم بمن اجازه دهد یکی از روزهای هفته را بازن و فرزندانم در خانه بسر برم ، خلیفه روز شنبه آن هفته را بمن رخصت داد و من بزم طرب آراسته بدر بانان دستور دادم کسی را نپذیرند . پس از چند لحظه دیدم پیری سالخورده و باوقار که موزه‌ئی در پاوردائی بردوش داشت از درب اطاق وارد شد و از ورود اوفضای خانه معطر گشت ، ولی من از این میهمان ناخوانده سخت بخشم آمدم و در هر حال پس از جواب سلام اجازه نشستن باو دادم . پیر مرد برای سر گرمی و گذرانیدن وقت از شعر و شاعری عرب سخن بمیان کشید و با گفتار شیوا و دلپذیرش طوری مرا شیفته ساخت که آتش خشمم فرو نشست و دانستم که او مردی دنیا دیده و سرد و گرم چشیده و در بانان برای لذت روحی من باو اجازه ورود داده اند . پس از بازگشت بحال طبیعی از او خواستم تا در خوراک با من شرکت کند ولی در جوابم گفت گرسنه نیستم .. بعد پرسیدم آیا ممکن است در باده گساری شریک من گردد ؟ گفت بسته بمیل تست .. خلاصه جام بزرگی از شراب بدستش دادم و جام دیگری خود سر کشیدم ، همینکه سرخوش شد اظهار داشت : **ابو اسحاق** خواهش دارم نغمه‌ئی از شاهکارهای خودت را برایم بخوانی و من نیز بنوبه خود آوازی برایت

خواهم خواند . از خواهش او دوباره بخشم آمده گفتم من خواننده خلیفه هستم و کسی نباید از من چنین درخواستی کند و پایش من لاف از موسیقی بزند . باری هر طور بود عود را برداشته بخواندن يك نغمه پرداختم ولی هنوز آوازم بیایان نرسیده دیدم سرش را تکان داده گفت : آفرین! عزیزم چه خوب میخوانی! از اینکه نام مرا با ادب بر زبان نیاورده بود خواستم آواز را ناتمام بگذارم ولی برخلاف میل خود بخواندن ادامه دادم و در تحریر و زبرویم آواز هیچ کوتاهی نکردم .. در پایان از من و آوازم ستایس بسیار کرده گفت : آیا اجازه میدهی که من نیز آوازی برایت بخوانم ؟ گفتم بسیار خوب سپس بنواختن عود و خواندن این در بیت پرداخت :

آیا کسی پیدا میشود که جگر سالم
خود را با جگر خونین من معامله
کند؟ ولی مردم بچنین معامله حاضر
نیستند زیرا چه کسی جگر زخمین
را در برابر سالم خریداری میکند؟

وَلِي تَبْدَ مَقْرُوحَةً مِّنْ قَبِيحٍ مَّعْنَى
بِهَاتِ كَيْدًا لَيْتَ بِيَدَاتِ قُرُوحٍ ؟
أَبَاهَا عَلَى النَّاسِ لَا يَشْتَرُ وَلَهَا
وَمَنْ يَشْتَرِي ذَاعِلَتَهُ بِصَحِيحٍ ؟

بعدا سوگند از شنیدن آواز او احساس میکردم که عود بزبان آمده و درودیوار خانه با او هم آهنگ گردیده است .. چنان از خود بیخود شدم که زبانم بند آمد و نتوانستم دیگر چیزی بگویم ، بعد اشعار دیگری سرود که باقی مانده هوش و حواس یکباره از سرم بندرفت و در پایان گفت نام این آواز ما خوری است تو باید آنرا خوب بخوانی و به کنیزانت نیز یاد بدهی .. هر چه اصرار کردم دوباره آنرا بخواند زیرا بر بار نرفت و ناگهان از دیدگانم ناپدید شد .. من فوری شمشیری بدست گرفته بر پا خواستم

ودرها را بستم و از تکبیران پرسیدم شیخ کجاست؟ گفتند شیخ کیست زیرا هیچ بیگانه وار دخانه نشده است. درگیرودار این خیالات ناگهان صدائی بگوشم رسید که میگفت: ابو اسحاق! بیم بخود راه مده زیرا امروز ابلیس ملعون همنشین تو بود. آنکاه من لاجول گویان باطاق خود بازگشتم. آهنگ ماخوری را شعرای آن عصر بسیار ستوده و هارون بارها تقاضای خواندن آنرا از ابراهیم میکرد.

سرایندگان و نوازندگان دربار هارون در

چشنا و میهمانیهای برمکیان نیز شرکت
برمکیان و
ابراهیم موصلی
 میجستند و از میان آنها فقط ابراهیم و اسحاق

و ابو زکام نابینا مقرری داشتند و دیگران بدریافت صله و انعامات سرافراز میشدند. ابراهیم با آنکه مرد توانگری بود ولی بسیار حریص و تادم مرگ از اندوختن مال دست نمی کشید و دامستان زیر نمونه ثی از طمع او را در جمع آوری مال بخوابی مجسم میسازد: مخارق یکی از شاگردان او حکایت میکند که روزی با امدادان بخانه او رفته از دربان پرسیدم که استاد کجاست و بچه کاری مشغول است؟ گفت بهتر است به اندرون بروی و خودت از نزدیک او را به بینی. چون نزد استاد رفتم دیدم تنها نشسته، جام و صراحی رو برویش گذارده و در دریای خیالات فرو رفته است. علت را پرسیدم در جواب گفت از سپیده دم تا کنون در این اندیشه ام یکصد هزار درهم قیمت قطعه زمینی را که پشت خانه ام واقع و مورد نیاز من است، از چه راهی تهیه بنمایم. گفتم تهیه این مبلغ نباید سبب نگرانی استاد گردد زیرا خداوند کریم خیلی بیش از آنها بتو ارزانی داشته، گفت راست میگوئی ولی چگونه میتوانم چنین

مبلغ هنگفتی را از خزانة خود برداشت کنم ؟ گفتم پس چه فکری در سرداری ؟ زیرا حتی خلیفه حاضر نیست این مبلغ را بکجا بتو بر دازد .. گفت نگران مباش زیرا برای بدست آوردن این مال نقشه خوبی کشیده ام .. گفتم کدام است ؟ در جوابم گفت این چند شعر را که در مدح یحیی برمکی است بخاطر بسیار و آنرا با این آهنگ برایش بخوان .. اکنون هر چه زودتر بخانه او برو و اجازه ملاقات بخواه و ضمن گفتگو نام مرا بر زبان بیاور و بگو که استاد موصلی آهنگ تازه ئی بمن آموخته و میخواهم آن را یکی از کنیزان شما تعلیم دهم . طبق دستور او بخاند یحیی رفتم و همانطور که پیش بینی کرده بود آهنگ را به کنیزی آموختم و هنگام خدا حافظی موضوع خرید قطعه زمین را باطلاع او رسانیدم .. یحیی فوری دستور داد ده هزار درهم بمن و یکصد هزار درهم برای ابراهیم فرستادند . من تنخواه را گرفته بخانه خود بازگشتم و بادستان بعیش و کامرانی پرداختیم . بامداد روز دیگر نزد استاد رفته چنان خیال میکردم که معامله زمین انجام یافته است ولی دیدم مانند روز گذشته نمین و اندوهگین نشسته و هر چه خواستم او را بخندادم نتوانستم ... پرسیدم جایزه یحیی را بطور حتم دریافت کرده ئی .. گفت بلی ، ولی آنرا در صندوق پس انداز کردم و امروز نیز مانند روز گذشته در تلاش تهیه مال میباشم . از گفتار او در شکفت شده پرسیدم : حالا چه باید کرد ؟ گفت امروز آهنگی نشاط انگیز تر بتویاد میدهم و همینکه درست گوش دادم دیدم براستی آهنگی شیرین و دلپذیر بود .. آنگاه گفت باید نزد فضل بن یحیی که جشن تولد فرزند اوست بروی و داستان جوانمردی یحیی را با من برایش حکایت کنی بعد صحبت آهنگ جدید امروز را بمیان بکشی . دوباره بدستورش عمل کردم ولی

فضل بواسطه بخل و تنگ نظری استاد او را دشنام زیاد داد و کمی بعد یکی از کنیزانش را خواند و بدست من سپرد و من به تعلیم او مشغول شدم ، هنوز درس من پایان نرسیده بود که ناگهان فضل فریاد مسرت آمیزی کشیده گفت : بخدا سوگند که تو و استاد هر دو در فن خودتان بی نظیر هستید آنکاه دستور داد بیست هزار درهم بمن و دو بیست هزار درهم برای ابراهیم بفرستند . من پس از دریافت انعام براه خود بازگشتم و تمام آن روز را بخوشی و شادمانی بسر بردم و بامداد روز دیگر نزد ابراهیم رفتم ، این بار نیز دیدم بهمان حالت روز اول نشسته و فوری دریافتم که جایزه فضل در صندوق ذخیره گردیده است ... در آنوقت بخود گفتم کسی که چنین ثروت باد آورده به چنگش افتد و بازار زندگانی ناراضی باشد او بدبخت ترین مردم دنیا خواهد بود ... سر انجام کار بجائی کشید که یحیی برمکی خود آن قطعه زمین را خریداری کرد و قبایلش را برای ابراهیم فرستاد .

جوانمردی یحیی
 باز ابراهیم موصلی حکایت کند که روزی بخدمت یحیی برمکی رسیدم و از روزگار سیاه خود زبان بشکایت گشودم پس از شنیدن سخنانم افسوس خورده گفت بدبختانه ننخواهی در خزانة موجود نیست ولی برای گشایش کار تو فکری بخاطر مرسیده و آن اینکه نماینده والی مصر از چندی پیش به بغداد آمده و میخواهد ارمغانی برایم بفرستد و چون شنیده ام میخواهی یکی از کنیزانت را بفروش رسانی بهتر است نزد او بروی و این معامله را انجام دهی . پس از آنکه کنیز را برایم فرستاد دوباره آن را بتو بر میگردانم ولی زهار به قیمت اوزانی از دست ندهی و در نتیجه بایک راهنمایی یحیی پنجاه هزار درهم نصیب من گردید .

او در ادب و موسیقی گوی سبقت را از پدرش
اسحاق موصلی ر بوده بود. علم نهورا از قرأ^{۱۵۰} و کسائی^{۱۵۱} و
 لغت را از اصنعی و اِدْوَعْبَیْده^{۱۵۲} و حدیث را از سفیان بن عیینة و
 و اِدْوَمُعَاذِضَرِیْر فِرَاکِرْفِت ، در موسیقی شاگرد سیماط و پدرش ابراهیم
 بود و عود نوازی را از زَنْزَل و نغمه‌های قدیمی را از چند تن خوانندگان
 نامی آن عصر آموخته بود .

روزی در محضر یحیی بن اکثم قاضی القضاة که دانشمندان
 و هنرمندان در آنجا جمع بودند اسحاق نیز حضور داشت. نخست با علمای
 علم کلام بعد با دادرسان و دست‌آخرباشعراء و ادبا مناظره‌ها کرد و پر همه
 آنها چیره گشت . . . آن‌گاه رده قاضی کرده از او پرسید آیا در گفتگوهایم
 اشتباهی مشاهده شده ؟ قاضی گفت خیر . . . اسحاق اظهار داشت پس
 علت چیست که مردم مرا بنام يك نوازنده و خواننده می‌شناسند و سایر
 کمالات مرا نادیده می‌گیرند ؟ قاضی عَطْوِی یکی از حاضران در جوابش
 گفت : آیا در علم موسیقی نظیر خود سراغ داری ؟ گفت خیر . . . قاضی گفت
 تو خود اعتراف میکنی که در فن موسیقی یگانه زمان هستی . . . اسحاق در
 جوابش چیزی نگفت و خنده کنان از مجلس بیرون رفت .

او وقتی از مأمون خواست که اجازه دهد تا با لباس اهل علم بدریاز
 حاضر شود ، خلیفه پس از لحظه‌ئی سکوت گفت : اگر بنام تحقیر آمیز يك
 خواننده آواز شهرت نداشتی هر آینه ترا بر مسند قضا می‌نشاندم ولی بیاس
 خاطر و اعزاز تو اجازه میدهم که فقط یکبار در لباس فقها حاضر شوی سپس
 دستور داد تا در صف ندیمان جلوس کند .

بگفته برخی از تاریخ نویسان اضافات و اصلاحات او در اصول

موسیقی بیش از خدمات یونانیان ارزش داشت و میتوان گفت که موسیقی اسلام و عود نوازی با مرگ او پایان یافت - کتابخانه او کم نظیر بود ، گذشته از کتابهای ادبی و علمی ، تصنیفات مربوط به موسیقی را از گوشه و کنار جمع آوری میکرد و نویسندگان معاصر او يك نسخه از آثار خود را برایش میفرستادند و صله خوبی از او میگرفتند . او در سال ۱۵۰ بدینا آمد و در سال ۲۳۵ ه درگذشت و از برمهکیان صدها هزار درهم و دینار جایزه گرفت . با آنکه خوانندگان از غلامان و طبقات پست جامعه بودند ولی او پدرش از نجیب زادگان عصر خود بودند . اسحاق هیچگاه موسیقی را وسیله اندوختن ثروت قرار نمیداد بلکه شوق و دلباختگی او باین هنر زیبا بر سایر علوم می چربید .

این خلیفه اسحاق را از نظریك خواننده آواز نمی نگریست بلکه او را يك دانشمند و ندیم خاص خود میدانست . گویند روزی هارون

اسحاق در نظر هارون

بر قاطر سیاه خود سوار شده بخانه اسحاق رفت و پانصدتن غلام و پیاده و گروهی از ندیمان در رکاب او بودند . اسحاق باستقبال موکب شتافت و پس از بوسیدن رکاب خلیفه را پیاده کرده برهنند نشاند سپس شیرینی میان همراهان پخش کرد بعد دستور داد تا کنیزان بخوانند و نواختن مشغول شدند . در پایان محفل هارون رو بدو کرده گفت من برای مزید عزت و سر بلندی تو بخانهات آمده تا بدانی چه اندازه نزد من محبوب و گرامی هستی .

داستانهای بدیل و بخشش یحیی برمکی بد اسحاق بسیار شنیدنی است . خود او روایت میکند وقتی

تشویق از موسیقی

کنیزی خوب صورت و ماه طلعت داشتم ، پسری از او بدنیآ آمد و عبد الله خزاعی یکی از بزرگان و درباریان نامه‌ئی با ده هزار درهم بمناسبت تولد نوزاد برایم فرستاد و مرا بخانه خود دعوت کرد . نزد او رفتم دیدم امیر در حال مستی است . از دیدن من اظهار خوشوقتی کرد و دستور داد تا آوازی برایش بخوانم . من تا آن تاریخ اینگونه رفتار اهانت آمیز از او ندیده بودم از این جهت پیش خود خیال کردم علت این جسارت بخاطر هدیه‌ایست که برایم فرستاده . در هر حال از روی دلسردی و بنا بمصلحت روزگارشروع بخواندن کردم ولی هیچگونه تغییر حالتی برایش دست نداد و روبه ندیمان خود کرده گفت اسحاق فقط در محفل برمکیان هنر نمائی میکند در حالی که این جماعت مجوسی مذهب و از مردم عادی هستند و خلیفه خالد را بمقام ارجمندی رسانید و ما که از سلاله عرب هستیم نجیب زادگان را خراب می‌شناسیم و فقط آنها هستند که میتوانند در جوانمردی و ایثار نفس پایه ما برسند ؟ از سخنان عبدالله طوری رنجیدم که بی اختیار گفتم تا کمون در بخشش و دهش هیچ کس در میان عرب و عجم بیای برمکیان نرسیده و اگر اجازه دهی داستانی از سرگذشت خود را با آنها برایت حکایت کنم ... گوئی از سخنان من نشئه از سرش پریده و بحال طبیعی بازگشت آنگاه در جای خود راست نشستند گفت هر چه میخواهی بگو ... گفتم يك روز صبح زود یحیی مرا نزد خود طلبید ، در آن تاریخ در کلبه کوچکی منزل داشتم و شبانه روز در فکر بودم بچه وسيله خانه یکی از همسایگان را خریده و کلبه‌ام را کمی توسعه دهم ، از حسن اتفاق یکی از همسایگان همان روز نزد من آمده حاضر بفروش خانه خود گردید و گفت معامله را فوری انجام ده و فردا میتوانی بخانه یحیی بروی . من

از شوق خرید خانه چند ساعت دیرتر نزد او رفتم ، دیدم یحیی خوش و خرم بر مسند نشسته ، خنده کنان گفت چقدر وقت را خوب می شناسی ؟ من با تقدیم بوزش علت دیر آمدن و موضوع خرید خانه را برایش گفتم . . از شنیدن اظهارات من عرق بر پیشانی اش نشسته گفت بر راستی جای تاسف است که تا این اندازه از حال تو بی خبر باشم و این تقصیر من است . دوباره بوزش خواستم و آوازی مناسب حال برایش خواندم ، آواز من تأثیر عجیبی در او بخشید و پس از دادن خلعتی فاخر و اسبی باطوق طلا و یکصد هزار درهم ، یکی از گماشتگانش را خواست و دستور داد فوری به محل من رفته و خانه های پیرامون آنرا بدویا سه برابر و یا هر قیمتی که فروشنده بخواهد خریداری کند و ساختمان مجللی برای سکونت من در آن بسازد . . پس از چند ماه عمارت باشکوهی برایم ساخته و پرداخته شد ، آنگاه اثاث خانه از ظروف نقره ، بلور آلات ، پرده های زربفت حتی کنیزان و غلامانی جهت پذیرائی از میهمانان برایم خریداری کرد و یکصد هزار درهم هزینه پذیرائی برایم فرستاد ، آنگاه یحیی در روز معینی بهمراهی فضل و جعفر و ندیمان خود در خانه نوساز مرا سرافراز کرد ، مجلس باشکوهی آراستم و از شدت خوشی میخواستم خود را قربانی او و فرزندان اش بنمایم . . پس از چند ساعت یحیی و همراهانش بخانه ابونصر همسایه من رفت و دستور داد دیوار فاصله میان دو خانه را خراب کردند ، دیدم خانه ابونصر از منزل من باشکوه تر و بساط او رنگین تر است ، سفره خوراک گسترده شد و پس از صرف ناهار یحیی مرا گوشه ای کشیده گفت شاید از برداشتن دیوار و شرکت من در این محفل پیش خود تعجب میکنی ، گفتم همینطور است ، گفت ابونصر از گماشتگان من است و خانه و تمام

اثاث آن از امروز در اختیار تست . من از شنیدن این مطلب زبانم بند آمده نداستم چگونه از این همه بزرگی و آقائی او سپاسگزاری نمایم... در پایان بیانات خود از عبدالله پرسیدم که آیا بزرگواری بالاتر از این دردنیا دیده و یاشنیده‌ئی؟ ولی او سخت بخشم آمده در جوابم گفت دیگر حاضر نیستم چیزی راجع به برمکیان بشنوم و از آن تاریخ تمایلی بدیدار من از خود نشان نداد .

سفاح و مهدی از پشت پرده به آوازخوانندگان

گوش میدادند و هر آوازی را که میخواستند
وسیله حاجب پیغام میفرستادند . گاهی

بزم طرب خلفای
عباسی

نیز دستور تکرار يك آواز را داده و در اینگونه موافع خوانندگان
کمال هنرنمایی از خود نشان میدادند تا آنکه هادی و هارون پرده را
از میان برداشتند و در بارعام برای شنیدن آواز شرکت می‌جستند ..
اسحاق میگوید اگر هادی چند سال دیگر زنده میماند دیوارهای خانه‌ام
از خشت طلا میشد . رشید کنیزان را در باغ صدف بندی میکرد و دسته
عودنوازان ، دف‌نوازان و نی‌زنها جداگانه می‌ایستادند سپس دسته‌جمعی
بخواندن و نواختن مشغول میشدند . عادت امروزی برداشتن پرده در صحنه
تماشاخانه‌ها و اپراها و ظاهر شدن رقاصه‌ها و آوازهای دسته‌جمعی (گور)
تقلیدی از عصر هارون میباشد .

در عصر هارون الرشید مردم عشق زیاد به موسیقی

پیدا کردند ، و گذشته از کنیزها مردها نیز
در مجالس بزم بانوان آواز میخواندند . در کاخ

مجلسهای
حرم‌ها

رشد بیش از یکصدکنیز در فن خوانندگی سرآمد بودند و برخی از آنها با اسحاق و ابن جامع لاف برابری میزدند و از میان آنها فوز، فریده و منت بسیار با کمال بودند چنانکه صاحب اغانی درباره آنها چنین قضاوت میکند وَهَنْ أَظْرَفَ الْقِيَانِ غِنَاءَ آوَا حَسْبَهُنَّ ضَرْبًا بِالْعُودِ .. آنها بهترین خوانندگان و نوازندگان عود بودند، در سرای برمکیان بیش از کاخهای خلیفه مجالس طرب تشکیل میشد و هر کدام از آنها کنیزان هنریسته از خود داشتند، دنانیر کنیز یحیی بقدری خوش آواز بود که گاهی خلیفه برای شنیدن آوازش بخانه یحیی میرفت و بطور کلی بانوان شوق بشنیدن ساز و آواز داشتند. در خانه‌های بزرگان ایرانی و عرب نیز به تقلید از برمکیان جلسدهای موسیقی زنانه تشکیل میشد و پرچهرگان با آوازهای دلنشین خود زنان را سرگرم میساختند.

نیازمندی مردم به کسب هنر و دانش و پشتیبانی

دولت از افراد یگانه راز ترقی ملل شناخته

راز ترقی موسیقی
در آن عصر

شده است، و بر اثر همین اصل کلی بود که

موسیقی نسبت به سایر هنرهای زیبا، پیشرفت بسزائی در آن عصر نمود. چه بسا اتفاق می افتاد که در يك مجلس خلیفه تا سیصد هزار درهم یکی از خوانندگان انعام میداد و گاهی نیز برمکیان در عطا و سخا با خلفا رقابت میکردند و علت دیگر آن اجتماع گروهی از هنرمندان در يك عصر بخصوص بود.

هارون خوانندگان و نوازندگان درباری را بسه‌رسته تقسیم کرده

و به تناسب هر دسته انعاماتی بآنها میداد و در نتیجه این تشویق و دلگرمی

هنرمندان پیوسته در تکمیل فن خود کوشش میکردند و گاهی نیز بدستور

خليفة انجمنه‌های مناظره میان طرفداران موسیقی قدیم مانند ابن‌جامع، فلیح
 و یحیی مکی با هواخواهان موسیقی اصلاح‌شده یونانی، تشکیل می‌گردید.
 خلفا بر اثر آمیزش با ایرانیان تمدن ساده و بی‌پیرایه عرب را بکلی
 فراموش کردند و روح ایرانیت بر آنها غلبه یافت و ترقی موسیقی در عصر
 طلایی اسلام نیز دنباله‌نغز همان آداب و تمدن بود.

۱۶- اخلاق و آداب و عادات یحیی

انتظامات کشوری ، خدمات سیاسی و شاهکارهای علمی برمکیان که بدانها اشارت شد ، سرمایه افتخار و موجب زنده ماندن نام آنها در صفحات تاریخ گردیده .

بگفته مسعودی و ابن خلکان یحیی برمکی از میان فرزندان خالد از هر جهت شایسته و زیبنده صدارت بود . او در علم و ادب ، فضل و کمال ، عادات و اخلاق ، سیاست و مردم‌داری ، بلند همتی و ضعیف‌نوازی دومین خالد برمکی بود . پس از رسیدن بن رشد با زوی توانای حکومت گردید و بارها استانداری استانهای مختلف بدو واگذار میشد و در نتیجه کاردانی ، درایت و بختگی افکار او نمایان گشت و هارون او را بر مسند وزارت جای داد بطوریکه بسیاری از تذکره نویسان او را در ردیف اول وزیران اسلام بشمار می‌آورند .

در ترجمه حالات یحیی داستانهای شگفت‌انگیز از گشاده دستی او حکایت میکنند که اگر پنج صدم آن جمع‌آوری گردد کتاب جداگانه خواهد

داشت و دهش
برمکیان

یکی از مورخین ۱۴۳ مینویسد :

قَدِرْفَعُوا جُيُودَهُمْ عَلَى قَوَاعِدِ التَّحْرَمِ
وَالسَّمَاكِهَ وَ أَصْبَحَتْ اعْطِيَا قَهُمِ
كَأَعْظَمِ مَمَالِكِهِ مِنْ اعْطِيَا التَّمْلُوكِ

برمکیان کاخ‌ها و خانه‌های خود
را برشالوده بخشش و جوانمردی
بالا بردند و بخششهای آنها پیاپی
بزرگترین بخشش‌های شاهان میرسید.

درآمد آملاک شخصی آنها سرشار و کمتر به کمکهای مالی حلیفه
نیاز پیدا میکردند. درجه شخصی یحیی ۲۰ میلیون درهم جهت
انعامات منظور میشد و گاهی نیز برای دستگیری از بینوایان و دردمندان
از صرافان یا دوستان خود وام میگرفت.

این خانواده نه تنها رعایا را بطوق اطاعت خود
درآوردند بلکه بسیاری از شعرا و سخن‌سرایان
را نیز با جایزه‌ها و انعامات بی حساب خود مفتخر

برمکیان
و شعرا

نموده تا مردم را به نیکی تشویق و از بدی تحذیر نمایند. اشعار آن
سخنوران چون و دائع گرانبها با خط زرین نوشته شده و از دولت برمکیان
تا با امروز زینت بخش صفحات تاریخ می‌باشد.

ملاحظه نمائید ابونواس در چه پیرایه لطیفی آنها را ستودهاست :

برمکیان کسانی هستند که کارهای
شاهانه را خودشان فراگرفته و
و بد دیگران هم آموختند
هر وقت نهالی می کاشتند برای

أَنَّ الْبَرَامَةَ الدِّينَ قَعَلَمُوا
فَعَلَ الْمَلُوكَ وَعَلَّمُوهُ النَّاسَا

سرسبزی و تازگی نهال آنرا آبیاری
 میکردند. و اگر ساختمانی میکردند
 دیگر خراب نمیکردند .
 و اگر بمردم نیکی میکردند با
 ادامه آن ، نام جاودانی از خود
 میگذااردند .

كأنفوا إذا غرسوا ، سقوا ، وادابنوا
 لم يهتدوا والنبتاء لهم ما ساسا
 وإذا هم وصنعوا الصنائع في الواری
 جعلوا لها طول البقاء لباسا

مروان بن ابی حفصه شاعر خاص یحیی میگوید :

از پادشاهان امید سود و بیم زیان
 هر دو هست ولی بر مکیان تنهاسود
 میرسانند .

عند الملوك مضره و منافع
 وأری البرامك لا تضرو و تنفع
 ان كان شركان لغیرهم
 والخیر منسوب الیهم اجمع

اگر بدی پیش آید از دیگران
 سرزده ولی تمام خوبیهاستگی با آنها
 دارد .

یحیی برهنگی^{۱۵۴} گفته :

اگر روزگار بتو روی خوش نشان
 دهد از یخشش کوتاهی مکن زیرا
 از دارائی تو کم نمیشود و اگر
 با تو سازگار نشد در آن وقت نیز
 خرج کن زیرا ثروت پایدار
 نخواهد ماند .

إذا أقبلت الدنيا فأفوق فادبها
 لا تقنی وإذا أدبرت فأفوق لا تقها
 لا تقنی

چنانکه شاعری این مضمون را اینطور بنظم در آورده است :